

مکاسب محرمة / حلق لحيه

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله روايي در « حلق لحيه »

از رواياتي که در بحث حلق باقي مانده به ترتيبی که ما عرض کردیم:

روایت نهم: روایت « الکازرونی »

روایت نهم و روايتی است که در مستدرک نقل شده در باب چهل از ابواب آداب حمام در همان جلد اول مستدرک است. عن الکازرونی فی المنتهی فی حوادث السنة السادسة یک قصه ای است که در کتب تاريخی نقل شده بعد از آنکه در کتاب تاريخی نقل کرده که پیامبر اکرم نامه ای که برای پادشاهان و سلاطین نوشت از جمله کسری اينها را که نقل می کند بعد می گوید عامل آنها در یمن دو نماینده فرستادند که به محضر پیامبر اکرم صلوٰة الله و سلامه عليه آمدند. این دو نماینده کسری که آمدند و قد حلفا نهامها و أعفيا شواربهما و کره النظر اليهما. اينها ريش را تراشیده بودند و شاربهای بلندی داشتند حضرت دوست نمی داشت نگاه کند و فرمود ويلکم من أمرکما بهذا. آنها گفتند که أمرنا بهذا ربنا پادشاهمان این را به ما امر کرده و قال رسول الله صل الله عليه و آله و سلم لکنی ربي امرنی بإعفاء لحيتهی و قص الشاربي. ولی پروردگار من بعکس این امر کرده است.

سند روایت « الکازرونی »

این روایت هم از نظر سند روایت ضعیفه است و فقط اینجا نقل شده که در حاشیه مرحوم شعرانی گفته اند که قصه مورد وفاق اهل تاریخ است ولی به هر حال در یکی دو تاریخ آمده است ولی سند معتبری ندارد. و لذا از نظر سندی روایت ضعیف است. در وسائل نیست در مستدرک جلد اول باب چهل از ابواب آداب حمام است.

دلالت روایت « الکازرونی »

دلالتش هم به لحاظ سندی اشکال کرده اند و دلالتش هم دو جور می شود استناد کرد:

ظهور « فکره نظر اليهما »

یکی اینکه فکره نظر اليهما این را ممکن است کسی بگوید که معنایش حرمت است ولی جواب کره نظر اليهما این است که با کراهت هم سازگار است اینکه حضرت از نوع چهره ای که اينها داشتند خوششان نیامد. در آنجا دارد که لکنی ربي امرنی بإفاء لحيتهی و قص شارببي. آنجا هم که می فرماید خدا امر کرده به اعفاء لحيه و قص شارب اشکال شده که اعفاء قطعاً واجب نیست که بلند بگذارد و از این جهت گفته اند که این هم دلالت نمی کند. منتهی

این را جواب داده اند و وقتی با قرینه مقابل بگیریم معنایش این است که خدا امر کرده به اینکه لَحیه داشته باشد و حلق نکند و قرینه مقابله ظهورش از نظر دلالتی مشکلی ندارد.

ظهور « اَمَرِنِی »

دلالت امر بر وجوب که امر دلالت بر وجوب می کند. در بحث اصول گفتیم هم ماده امر هم صیغه امر اینجا ماده امر است دلالت بر وجوب می کند آن إعفای لَحیه که متعلقش است گفته اند چون امر به اصل ریش داشتن تعلق نگرفته و اینکه ریش را بلند بگذارد آن وقت قطعاً این مستحب است و واجب نیست. اشکال این است که دلالت بر این نمی کند که کوتاه نکند می گوید که بلند بگذارد بلند گذاشتن هم واجب نیست و مستحب است.

نظر آقای اعرافی

مقابل این به این شکل جواب داده اند ما می گوییم به قرینه مقابله گفته اند که آن دو مأموری که از ناحیه کسری آمده بودند حلق لَحیه کرده بودند و حضرت آن را ناپسند شمرد و سؤال کرد که چه کسی شما را به این حلق امر کرده گفتند ربنا امرنا بهذا. در مقابل این حضرت می فرماید که و لکنی رِبِی اَمَرِنِی بِإِعْفَاءِ لَحِیْهِ. پروردگار من به این امر کرده یک وقتی به مقابله باشد ظهورش در این است که حلق نکنند و ریش داشته باشند. ولی به هر حال سند ندارد. اینجا دارد که و یَلْکَمَا مِنْ أَمْرَکَمَا بِهَذَا. قَالَ أَمْرُنَا بِهَذَا. یعنی به حلق لَحیه و إعفاء شوارب. حضرت می فرماید که لکنی رِبِی اَمَرِنِی بِإِعْفَاءِ لَحِیْتِی و قَصَّ الشَّارِبِ. بعید نیست که دلالتش تا حدی درست باشد ولی سند ندارد. اگر سندش درست شود راهی برای وجوب هم می شود درست کرد ولی به هر حال باز هم قرینه مقابل و اینها در حد یک تقویتی می شود کرد ولی چون سندی ندارد خیلی ارزشی ندارد.

روایت دهم

روایت دهم که از مستدرک است در باب چهل از ابواب آداب حمام آمده است این از روایاتی است که از عامه نقل شده و روایت مرسله ای است که از امام مجتبی و پیامبر اکرم نقل شده که عَشْرُ خِصَالٍ عَمَلٌ بِهَا قَوْمٌ فَأَهْلَکُوا. و .. عَدُّ مِنْهَا قَصُّ بَطُولِ الشَّارِبِ. که این هم در جزء اعمال قوم لوط به شمار آورده است. این روایت هم ضعیف است و سندی ندارد و روشن است و دلالت بر حرمتش هم ممکن است اشکالی داشته باشد کار اصلی قوم لوط همان امر محرم بود سایر چیزهایی که به آن نسبت داده شده احتمالاً به دلیل این بوده که در مسیر کار محرم از آن استفاده می شد معلوم نیست که بگوییم این مستقلاً منشأ هلاکشان بود.

روایات عامه

این ده روایتی بود که ما اینجا ملاحظه کردیم و از خاصه نقل شده البته باز هم ممکن است چند تا از روایات دیگر هم باشد که خاصه نقل کرده اند که هیچ کدام سند معتبری ندارند. و بحث تام تام نیست چون بعضی ممکن است در مستدرک در جاهای دیگر باشد ولی عمده روایات خاصه این بود که ملاحظه کردید. و البته عامه هم روایاتی از آنها نقل شده که با مضامینی از قبیل همین مضامین و از رساله مرحوم بلاغی نقل کرده اند. این روایت عامه هم را در همین رساله مرحوم بلاغی ملاحظه می کنید. روایاتی که از کتب عامه نقل شده است. این هم مجموعه روایات بود.

جمع بندی ادله در « حلق لحیه »

عدم دلالت بر حرمت « حلق لحیه » در قرآن

ملاحظه کردید که تا بحال ما به یک آیه از قرآن کریم تمسک کردیم که مورد بحث قرار گرفت و دلالتش مورد اشکال بود. لآمرنهم لیغیرن خلق الله دلالت بر حرمت حلق لحیه نمی کرد. دلیل دوم روایات بود که حداقل ما ده روایت نقل کردیم و ممکن است دو سه روایت دیگر هم اضافه شود و چهارده پانزده روایت است که در این بحث به آنها استدلال شده است. این روایات غالبشان هم سندش اشکال داشت هم دلالتش بر حرمت اشکال داشت و یکی دو تا بود که اگر سندش تام بود شاید می شد دلالتش را پذیرفت. یکی دو تا بود که اگر سندش تام بود دلالتش را بر حرمت حلق می شد پذیرفت. بقیه هیچ کدام نه سند داشت و نه دلالت داشت.

دلالت روایات در کراهت « حلق لحیه »

منتهی نکته ای که وجود دارد این مجموعه روایات مجموعاً یک نوع مغبوضیت و مکروهیت و ناپسندی حلق لحیه را می شود از آن استفاده کرد. مجموع اینها وقتی در کنار هم گذاشته شود دراین حد که این امر پسندیده ای نیست می شود از آن استفاده کرد. و اگر هم بخواهیم ذم روایات که همه اش ضعیف بود ذم به یکدیگر کنیم و مؤید آن قرار دهیم روایاتی هم که از عامه نقل شده در حد حکم تنزیهی بعید نیست که شود از آن چیزی استفاده کرد. این بنا بر همانکه ایشان در اینجا ادعا کرده اند در حد تواتر و اینها برسد اینطور نیست. ولی یک مجموعه روایاتی است که غالباً بر دلالتش بر حرمت مناقشاتی وجود داشت ولی در مجموع اینها کنار هم قرار بگیرد بعید نیست که دلالت را بر نوعی از تنزیه و کراهت دراین مسأله کند. روایات کثیری که اینجا است در اثر ذم اینها به یکدیگر شاید یک نوع اطمینانی و وثوقی به صدور اینها فی الجمله باشد. منتهی با توجه به اینکه دلالت همه اینها یا غالبش که یک اشکالاتی داشت حد قدر متیقن از این مجموعه این می شود. به عبارت دیگر این استفاده که درست شود و کثرت را یا قاعده ذم ضعیفی... که ما در اصول گفتیم اگر بپذیریم این قدر متیقن را باید گرفت قدر متیقن از

مجموعه اینها نوعی مغبوضیت است نه اینکه حرمت باشد. و قدر متیقن را باید حداقل گرفت که همان نوعی تنزیه و کراهت است بیش از این با توجه به اینکه همه اش ضعیف است نمی شود گفت وجوب است. بنابراین اگر ما نوعی استفاده چیزی را بپذیریم از ذم اینها یک اطمینانی به آن مدلول اقلی آن بعید نیست که وجود داشته باشد. آن مدلول اقلی هم این است که این امر پسندیده نیست. این از یک جهت و جهت دیگر هم اینکه شاید هم این پسندیده نبودنش به خاطر آن اوضاع و احوال آن زمان و تشبه و اینها هم باشد. این احتمال در اینها وجود دارد ولی با همه اینها حداقل مکروهیت را می شود از این مجموعه واقعا پذیرفت. شاید نشود از این عبور کرد مخصوصا با بحثی که بعد خواهیم گفت. این دلیل از کتاب و سنت بود. کلمه مغبوضیت را ما می گوئیم جایی چیزی نیامده است. می گوئیم حداقلی که می شود از اینها استفاده کرد و مطمئن به آن بود یک نوع کراهت است مغبوضیت نگیرد.

ادله موجود در سیره

دلیل سوم همان سیره و ارتکاز است ما در این دلیل سوم می خواهیم به سیره عملی ائمه و پیغمبر و اصحاب و اولیاء الهی و متشرعه.

تقریر در دلالت سیره

الف. عدم افاده « حرمت و کراهت » از سیره

اما این سیره ای که می خواهیم به آن تمسک کنیم نمی خواهد همینطور بگوئیم سیره بر ترک حلق است. تا این را بگوئید فوری می گوید که سیره ترک لا یفید اکثر من الجواز. سیره فعلی و عملی افاده وجوب و استحباب نمی کند الا با قرائن خاص، همانطور که سیره بر ترک یک چیز هم دال بر حرمت و کراهت نیست فقط دلالت می کند که فعلش واجب نبوده و مباح است. سیره فعلی بر اباحه دلالت می کند نه استحباب و نه وجوب، فقط فعلی که انجام داده می گوید این حرام نیست و مکروه هم نیست خودش یک قرینه می خواهد. در سیره ترک هم معنایش این است که واجب نیست اما اینکه حرام یا مکروه است چنین چیزی از سیره بیرون می آید. و لذا اگر کسی همینطور بگوید ما به سیره تمسک می کنیم جوابش واضح است که این سیره لا یفید حرمة و للکراهه. این در شکل اولیه و تقریر نخستین سیره اشکال واضح است و لذاست که تقریر درست در باب سیره تقریر دوم و تکمیلی است که عرض می کنم. به این بیان که درست است که سیره در تقریر اول که فقط نفس ترک حلق لَحیه باشد در زندگی ائمه و اولیای الهی و متشرعه لا یفید اکثر من الجواز و لا یفید بحرمة و لا لکراهه.

ب. دلالت سیره در حد حرمت

اما تقریر دوم ما در سیره این است که این سیره همراه با دو نکته اصولی و اساسی است و این دو نکته دلالت سیره را از حداقل جواز بالاتر می آورد و در حد حرمت می آورد ولو اینکه اصل در سیره دلیل لبی است و دلیل لبی فعل لا یفید اکثر من الجواز و ترک هم لا یفید اکثر من الجواز نه فعل دال بر وجوب یا استحباب است نه ترک دال بر حرمت یا کراهت است.

قرینه بر إفاده حرمت در سیره

اما در اینجا به خاطر وجود دو نکته و قرینه خاصه این سیره یک سیره راقیه‌ای در دلالت می شود و دلالت بر حرمت می کند. این دو قرینه و نکته خاصی که منزم به این دلیل دوم می شود:

الف. مداومت بر ترک از سوی ائمه سلام الله علیهم اجمعین

یکی مداومت بر این ترک است ترکی که مستمر و پیوسته بود و لم یقل خلاف آن از ائمه و اولیای الهی و از متشرعه بما هم متشرعه، خلاف آن نقل نشده یعنی تا آنجایی که ما تاریخ پیامبر اکرم و ائمه هدی و اصحابشان را می خوانیم می بینیم همه مقید به داشتن لویه بودند و ترکی هم از آنها نقل نشده ولو یک بار، چرا ترک آن نقل شده از کسانی که لاابالی بودند. از معاویه و امثال آن که لا یرتد بهم است و از جهت لاابالی گری احتمالاً ناشی می شد. ولی از ائمه و اولیاء و اصحاب و متشرعه ای که مقید به موازین و... شرع بودند **لم یرو خلاف هذا ۱۹/۳۰** **الترک...** این یک جهت است این نکته موجب می شود که ولو اینکه سیره لبی است و ذاتاً نمی تواند صرف ترک بگوید حرام است ولی اگر دیدیم یک بر یک ترکی مواظبت و استمرار داشتند این موجب می شود که قرینه شود.

ب. مغبوضیت « حلق لویه » در ارتکاز متشرعه

قرینه دوم و شاهد دوم مکمل برای سیره لبی و قرینه لبی این است که این ترک مداوم همراه با یک ارتکاز متشرعه هم است صرف ترک نیست این از آن ترکهای است که اگر از آنها سؤال کنیم می بینیم عمق وجدان و ضمیرش مغبوضیت است و نوعی حرمت است و اصلاً مراجعه به ارتکازات که شود می بینیم که ترک محض لخت و عریان نیست اینجا علاوه بر اینکه مداومت بر ترک بوده اگر سؤال می کردیم در ذهنشان این بود که این یک امر حرامی است و مغبوضیت در حد حرمت دارد.

فرق سیره و ارتکاز متشرعه

این هم ارتکاز متشرعه است که ضمیمه به سیره می شود که این سیره و ارتکاز فرقی این است که سیره یک عمل است ارتکاز یک نگرش و برداشت ذهنی و یک رویکرد و فهم و تلقی است که جنبه ذهنی و نفسی و درونی دارد

و همه جا بینشان عموم و خصوص من وجه است باید در اصول راجع به اینها خیلی صحبت کرد یکی بحث ارتکاز یکی سیره است. هر کدام از اینها سیره و ارتکاز شرعی و متشرع و عقلائی دارد و نسبتش هم عموم و خصوص من وجه است. اینجا از جاهایی است که ادعا شده که اینجا ارتکاز منطبق بر سیره است و سیره ترک مداوم است و ارتکاز هم نوعی حرمت و مبعوضیت در ارتکاز متشرعه است.

ج. کثرت روایی

قرینه سوم هم این است که وجود این همه روایاتی که اینجا از عامه و خاصه است ولو اینکه سند این روایات و گاهی هم دلالتش ضعیف است ولی مجموعاً تعدادی روایت ولو ضعیف است که با این نگاه تحریمی و اینها هماهنگ است و احیاناً می شود از آنها استفاده کرد. البته آنهایی که تحریم شود می شود از آنها استفاده کرد. چند تایی بیشتر نیست ولی به هر حال اینها هم مؤید آن می شود. روایاتی که ما اینجا بحث نکردیم یا روایتی که در باب دیه آمده که می گوید اگر کسی ریش کسی را بزند باید دیه دهد.

د. سیره خاص و سنت عام

شاهد چهارم می خواهم بیاورم برای اینکه این سیره واقعاً قوی است و آن شاهد این است که این سیره هم سیره ائمه است که سیره ائمه خودش حجت کامل است و هم سنت است. این تأیید می کند هم عمل ائمه است که سیره و سنت به آن می گویند سنت عام است و سیره خاص است و هم سیره متشرعه است که آن هم کاشف از معصوم می شود و لذا این نکته چهارم می شود که این سیره سیره قوی است یعنی هم سیره ائمه است که جزء سنت است هم سیره متشرعه است که کاشف از سنت است. این شاهد چهارم بر آن شد. و لذا آن تقریر را تقویت کرد.

جمع بندی

این نهایت تقریر جدی و قوی از سیره برای استفاده حرمت همین است که عرض کردم که می گوئیم یک عمل مستمر مداوم بر ترک این عمل است و از متشرعه بما هم متشرعه و ائمه و اولیای الهی است که این ترکی است مداوم و مستمر اولاً و همراه با ارتکاز تحریم و حرمت ثانیاً و مؤید به بعضی از روایاتی که ولو اینجا ضعیف است از عامه و خاصه، تقریر اول که صرف سیره را می گوئیم معلوم است تقریر دوم که مهم است این است این تقریر دوم که نسبت به استدلال به سیره که محور سوم استدلالات بود مواجه با اشکالاتی است که عرض می کنم.

اشکالات وارده بر دلالت سیره

اما اشکالاتی که اینجا وجود دارد این است که:

الف. عدم دلالت قرینه مداومت بر حرمت

این مداومتی که در این جا به آن اشاره شده است صغریاً مورد قبول است که این عمل و سیره مداومت و استمرار در مقام عمل داشته و ظاهراً نشود خدشه ای در این وارد کرد. ولی اینکه مداومت ترک صغراش قبول است و مداومت هم موجب می شود که این مقداری دلالت از اباهه و جواز را بالاتر بیاورد این را ما قبول داریم ولی در حد حرمتش نه، خیلی اعمال مکروهه است که ائمه و بین متشرعه هم به شکل سنت و هم به شکل سیره متشرعه ترک می شد به خاطر یک عمل مکروهی بوده و لذا ما قرینه مداومت را قبول داریم صغریاً و قبول داریم دلالتش را اینکه از حد دلالت بر جواز به سمت بالاتری می آورد و دلالت سیره و سنت را تقویت می کند این را هم قبول داریم اما اینکه به حد حرمت برسد شک داریم. خیلی از مکروهات است که ترکش مستمر است بخصوص در خود ائمه که سنت و سیره آنها باشد خیلی مکروهات است که مستمر بوده و ائمه گرد آنها نمی رفتند و نه آن مکروهات بلکه گاهی ترک اولی هم نمی کردند.

بنابراین این مداومت وجود دارد اما دلالتش را اگر بپذیریم حداکثرش کراهت است. دلالت بر حرمت را ما نمی توانیم بپذیریم. طرف فعلش حداکثر استحباب است چرا ما یک جاهایی ممکن است وجوب و حرمت را ثابت کنیم ولی قرائن ویژه ای می خواهد.

ب. عدم حجیت ارتکاز در حرمت

نسبت به آن ارتکاز هم باز ارتکاز هم خودش یک قرینه لبیه و دلیل لبی است و این دلیل لبی هم اینکه بگوییم حاکی از یک حرمت و تحریم است باز محل شبهه است ولی باز ارتکاز هم صغریاً درست است و کبرویاً هم دلالتش حداکثر بر این است که یک امر تنزیهی بوده است و یک مطلب ناپسندی بوده و مکروه بوده است و بیش از مکروهیتش باید حجت خیلی قوی باشد تا بگوییم این حرام را می گوید و حکم حرمت را فتوی دهیم در این حد ارتکاز هم باز نمی تواند وفا کند برای اینکه این امر را به حد تحریم برساند ولی به حد تنزیه می رساند. و لذا ما قرینه مداومت و استمرار و ارتکاز را صغریاً می پذیریم و کبرویاً می پذیریم ولی در حد تنزیه بیش از آن واقعا یک حکم الزامی بخواهد شود یک حجت قوی تری می خواهد.

ج. سیره؛ ناشی از عناوین ثانویه

نکته سوم که ممکن است بگوییم این ارتکاز و آن سیره به دلیل شرائطی بوده است که شعار مسلمانها و غیر مسلمان بوده است که این هم باز همه لبی است چون در طول یکی دو قرن که اصل است ریش تراشیدن یا نتراشیدن یک نوع مرز بین مسلمانها و غیر مسلمانها بوده و از باب تشبه و مرز بندی که به عنوان ثانوی و کلی است این امر بوده ممکن است به خاطر آن باشد.

به عبارت دیگر جواب اولمان سیره واستمرار بوده جواب دوم هم ارتکاز است جواب سوم این است که همه اینها را اگر بپذیریم و حتی اگر در حد حرمت بگوییم این استمرار و ارتکاز دلالت می کند. ممکن است این تحریم ناشی از عناوین ثانویه آن زمان باشد. بر خلاف ادله لفظیه که اصل در آنها این است که عنوان اولیه را می گوید در ادله لبی اصل نداریم که این سیره یا ارتکاز به عنوان اولی است بلکه ممکن است به عنوان ثانوی که همان تشبه و امثال اینها باشد که آن زمان بوده است و اگر یک وقتی اینها نباشد مرتفع می شود.

اصل در خطابات و سیره

بارها گفتیم که ما ده بیست اصل بنیادی در فقه و اصول داریم یکی هم این است که اصل در خطابات این است که حکم الهی اولی را می گوید ولی در سیره و اینها اینکه حکم اولی را می گوید معلوم نیست شاید به خاطر دلیل لبی است. اولی و ثانویش قدر متیقن نیست درعرض هم است. اضطرار اگر موردی باشد بله آن ظاهری نیست چون اینجا استمرار دارد ولی ما اینجا می گوییم که عنوان تشبه است که چند قرن می تواند ادامه داشته باشد این با عنوان اولی فرقی نمی کند این دلیل لبی است بیان ندارد چرا این کار را نمی کردند. بین یک عنوان مستمری که ممکن است چند قرن به عنوان اولی گفته شود این قدر متیقن ندارد. این ترک دلیل لبی است که خود شما هر وقت ما آنطرفش را می گفتیم می گوید لبی است و مثال ندارد. اگر حکمی که در ذهن شماست حکم ثانوی است که یک دفعه اضطرار پیدا کرده و اکل میته باید کند آن درست است. اگر دقت کنید قدر متیقنی به آن معنایی که من عرض می کنم نیست دلیل لبی لسان ندارد و با عنوان ثانوی سازگار است این را همه بزرگان هم می گویند جایی که احتمال عنوان ثانوی دهیم این هم بحث سومی است که اینجا است که عنوان دلیل لبی لسان.. ندارد و ممکن است بگوییم حتی اگر دلالت بر حرمت هم می کند این حرمت از باب تشبه و عناوین ثانویه مستمره بوده است. این هم نکته سومی که اینجا وجود دارد.

اما به نسبت به آن روایات هم که خود آن روایات سندش مشکل داشت و از مجموع آنها ما یک تنزیه و کراهتی را بعید نمی دانستیم و یک قدر متیقنی از ذم ضعاف بوده که یک کراهت شدیدی ای اینجا وجود دارد آن هم در این حد ما قبول داریم و لذاست که ما این تقریر دوم را عرض نهایی ما این است که تقریری که برای سیره و ارتکاز با توجه به استمرار ارائه شده را در حد یک کراهت شدیدی قبول داریم ما می گوییم که این ترک مستمر همراه با آن ارتکاز و مؤید به مجموعه روایات ضعافی که در اینجا بود همه اینها را با هم جمع کنیم یک کراهت شدیده ای وجود دارد.

د. عدم وجود فتوای به حرمت در میان قدما

نکته چهارم در جواب تقریر بگویم که یک چیزی که یک مقدار این را تضعیف می کند که آدم بگوید حجت بر حرمت تمام شد این است که فتوی برای این در قدما نیست فتوای به حرمت نیست نمی شود بگویم چون واضح بوده فتوای به حرمتش نیامده خیلی از این واضح تر ما در فقه داریم که همه فقهای ما از صدر اول تا امروز همه می گویند این حرام است. اینکه چند قرن حرمت نباشد یا اگر هم است یکی باشد. ما نمی گوییم تتبعان تام تام است. این جواب چهارم از آن تقریر است که عدم وجود فتوای به حرمت در میان قدما به طور مطلق یا بسیار خاص، آقایون که می گویند به طور مطلق، نه این نیست. ولی ما چون تتبعان تام نیست و اعتمادی به تتبع تام آنها نداریم می گوییم حداقل در مبسوط و اینها که بآیدینا است و از کتب مشاهیر و اجله علما رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چیزی و خبری از این حرمت نیست در حالیکه دعوشان نبوده که چیزهای واضح را فتوای به حرمت ندهند الی ما شاء الله از واضحات فتوای به وجوب و حرمت بود همه می گویند الصلوة واجبة الربا محرم الزنا محرم، اینها از اوضح واضحات فقه ما است و در متن قرآن آمده و باز هم به آن فتوی می دهند. اینکه هیچ فتوایی وجود ندارد روی همانها همین گیری که ما الان داریم آنها داشته اند و فکر می کردند همه اینها است ولی به خاطر تشبه و اینها بود. حتی این وجه کراهت را هم تضعیف می کند که اگر مکروه هم بود این همه مکروهات واضح را قدما می گفتند و نگفته اند. این واقعا این را ضعیف می کند این نکته خیلی نکته مهمی است که یک امری مکروه یا حرام باشد و هیچ شهرت فتوایی نداشته باشد و مطرح نباشد این در یک حدی است که اگر بعضی از چیزهای آن طرفش نبود اینجا از جاهایی است که عدم اشتهاار موجب می شود که وجود روایات هم موجب یک نوع خدشه شود و اگر روایات معتبر هم بود آدم کمی تردید می کرد.

جمع بند (نظر آقای اعرافی)

منتهی ما در تعادل دو طرف قضیه فکر می کنیم در جمع حداکثری که جمع بندی ما می شود این است که سیره با استمرار و با ارتکاز و مؤید به مجموعه ای از روایات ضعیف از عامه و خاصه حداکثری که می شود که مثلا بگویم که نوع من الاطمینان حاصل می شود این است که یک کراهت شدیده است. این حداکثرش است. اگر این نکته اخیری که عرض کردم کسی خیلی بخواهد رویش بایستد باید همه اینها را کنار بگذارد و کراهت هم قائل نباشد. این همه نقل می کند و فتوی می دهد این همه واضحات را به وجوب و حرمت و استحباب و کراهت فتوی داده معلوم می شود یک گیری در این روایات و اینها بوده است. این همه فتاوا در مورد حرمت غیبه شما یک نمونه پیدا کنید و بیاورید مطمئنا یکی دو مورد بیشتر پیدا نمی کنید. سیره ای که عملا اینطور بوده است ولی کراهتش هم است. و لذا نکته آخر را اگر بخواهیم پایش بایستیم باید از همه چیز دست برداریم. نکته مقابل این، این است که روایات معتبری دارد که ریش را بگذارید اینطور شود و آدایش را ذکر کرده آن وقت می توانیم بگویم

همه اینها را حمل بر استحباب ریش داشتن کنیم که این کاملاً درست است ولی کراهتش هم بعید نیست با مجموع اینها بگوییم. حداکثرش این است که ما قائل به کراهت شدیدۀ ای اینجا شویم و اگر کسی به این فتاوی متدخّرين پنج شش قرن آخر احساس کند که یک خبری است که اینها چنین می کنند آن وقت باید احتیاط واجب کند. و الا ما که در مقام فتوا نیستیم. ما می گوئیم کراهت یا احتیاط به کراهت است اگر هم در مقام فتوی باشد که ما در آن مقامات نیستیم. ما غیر از نکته اخیری که گفتیم اگر بود می گفتیم کراهت شدیدۀ با این نکته اخیره کراهتش را هم احتیاط می کنیم یعنی احتیاط این است که اینجا بگوییم احتیاط شدیدۀ دارد. اگر هم در مقام آن باشد می گوئیم احوط وجوباً. ما تسامح را قبول نداریم همان تسامح هم که باشد وقتی ببینیم که به شهرت فتوایی نداده اند آن را هم مخدوش می کند. کسی قول به کراهتش را نگفته با قطع نظر از نکته اخیر قول کراهت را کسی نگفته است. اگر متقدّمین بودند خیلی باید احتیاط کنیم. آن روز نقل کردیم که متأخرین اهل سنت نمی دانم افتائاتشان و اینها چه طور است.

وصل الله علی محمد وآله الطاهرين